

**عدالت مهدوی در قرآن**

**آیت الله حائری شیرازی**

در بحث امام زمان باید به سراغ قرآن کریم برویم. در قرآن، سوره یوسف در مورد امام زمان (ع) است و آیات آن را باید انطباق دهیم به زمان خودمان. همچنین جریان حضرت موسی (ع) و عصای او که در عصر ما مورد و مصداق دارد، مانند کار حضرت امام که آن بسیجی‌ها در حقیقت، همان اژدهای موسی بودند که بر دشمن تاختند. حضرت امام تنها کاری که کرد انرژی متراکم عالم اسلام را آزاد کرد و آن تترسیدن و طالب شهادت بودن بود. امام که آمد به عنوان وثیقه بود و خدا می‌خواست ببیند که آیا این امت، او را کمک می‌کنند که اگر این‌طور شد امام زمان را بفرستد. در حقیقت، امت در حال امتحان پس دادن بودند. همچنین جنگ و ... و مردم نشان دادند که به امامت وفادار هستند. در سوره یوسف طرح می‌کند نپذیرفتن اول و پذیرفتن آخر را. امامت هم در ابتدا یک نپذیرفتن داشت و در آخر، پذیرفتن را در پی دارد. مهدویت یعنی پذیرفتن آخر از جانب این امت. جریان حضرت یوسف، همان جریان اهل بیت (ع) است.

در جریان مهدویت باید اول به سراغ انسان‌شناسی بروید. کار کردن با انسان راه دارد. در انسان‌شناسی به انسان‌شناسی امام صادق (ع) رجوع کنید که در حدیث عقل و جهل تبیین شده است. ما یک مبارزه داریم بین عقل و جهل و یک جهانی شدن عقل و یک جهانی شدن جهل. مردم دنیا (نه حاکمان) رو به جهانی شدن عقل و حاکمیت عقل می‌روند. عقل نور است و حضرت هم نور و همدیگر را جذب می‌کنند. باید مردم حضرت را بخواهند به این وسیله که قدرت و حکومت را از قدرت‌طلب‌ها و سرکشان بگیرند و زمینه را آماده کنند.

عدل یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن. جای فطرت و عقل، حاکمیت است و جای طبیعت، محکومیت است. باید عقل و فطرت به جای خودش برگردد تا عدالت حاکم شود. شما باید جهنم غرب را نشان دهید. باید از شعر سعدی برای ظهور، خوب استفاده کنید. از هنر برای ظهور استفاده کنید.

شیوه حضرت برای انقلابشان و برای برقراری آن ارزش‌ها، استفاده از تکریم است. استخفاف و بی‌ارح کردن و سبک مغز شمردن کار شیطان است. قدرت طلب باید به قدرت برسد تا شرارت خود را بروز بدهد و خوب از بد جدا شود و سره از ناسره معین گردد.

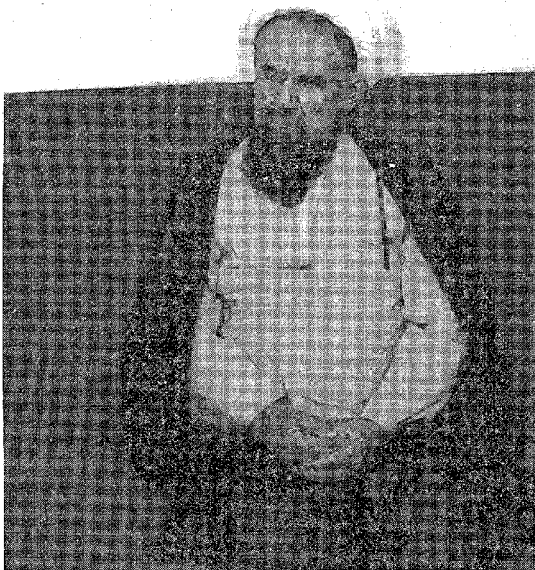
باید سلاح دشمن را از دست او گرفت و آن سلاح این است که با شعارهای خوب و فطری به فکر برقراری حکومت شیطان و رذایل اخلاقی است. اگر این سلاح را از او گرفت، او خلع سلاح می‌شود و تو مسلح. روز عاشورا، روز خلع سلاح بنی‌امیه بود.

آنسان: با تشکر از اینکه جمعی از فرزندانمان را به حضور پذیرفتید، همانطور که مستحضر هستید موضوع گفتگو با حضرتعالی «عدالت مهدوی در قرآن» است. پیش از طرح سؤالات، چنانچه به عنوان مقدمه بحث، نکته-ای در ذهن مبارک دارید، استفاده می‌کنیم.

استاد: بحث خود را با قرآن شروع می‌کنیم. آیا می‌دانید سوره یوسف شرح حال امام زمان علیه السلام است؟ از باب نمونه، ما می‌گوییم خدایا، امام زمان را برسان. دعا، توسل، همه این‌ها را داریم، اما نتیجه مطلوب نمی‌گیریم. آیا قرآن در این باره ساکت مانده است و گفته‌ای ندارد؟ هرگز، برادران یوسف اصرار می‌کنند که بنیامین را هم مثل یوسف تحویل ما بده؛ چرا که اگر او نیاید، سلطان سهمی به ما نخواهد داد. بگذار با ما بیاید. قول می‌دهیم حفظش کنیم.<sup>۱</sup>

پدر در جوابشان می‌گوید: آیا همان طور که نسبت به برادر او به شما اعتماد کردم، نسبت به او هم به شما اعتماد کنم؟<sup>۲</sup> مگر هنگام بردن برادرش نگفتید که ما حفظش می‌کنیم؟!<sup>۳</sup> مگر من نگفتم که اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد؟!<sup>۴</sup> مگر شما نگفتید که ما گروه نیرومندی هستیم و گرگ او را نخواهد خورد؟!<sup>۵</sup> بعد هم آمدید و گفتید که ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را نزد متاع خود گذاشتیم و گرگ او را خورد.<sup>۶</sup> و من گفتم که هوس‌های نفسانی شما این کار را برای شما آراسته است.<sup>۷</sup>

اهل بیت را به امت داده‌اند. امت با آن‌ها همین کار را کرد. مگر قصه یوسف این نبود که یازده ستاره و خورشید و ماه بر او سجده می‌کنند و تعبیرش این بود که او امتداد برنامه یعقوب و اسحاق و ... است و یعقوب می‌گفت که به این‌ها نگو، که برایت برنامه‌ریزی و توطئه می‌کنند. الآن



۱. ر.ک. یوسف، ۶۰ و ۶۳ و ۶۵.
۲. همان، ۶۴ ﴿قال هل آمنکم علیه الا کما امتکم علی اخیه من قبل﴾.
۳. همان، ۱۲. ﴿ارسله معنا غداً ... و انا له لحافظون﴾.
۴. همان، ۱۳. ﴿قال انی لیحزنی ان تذهبوا به و اخاف ان یأکله الذئب ...﴾.
۵. همان، ۱۴. ﴿لئن اکل الذئب و نحن عصیة ...﴾.
۶. همان، ۱۷. ﴿یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله الذئب ...﴾.
۷. همان، ۱۸. ﴿یل سوکت لکم انفسکم امرا ...﴾.

هم امام زمان (ع) امتداد همان‌ها است. حالا ما می‌گوییم این یکی را به ما برگردان. خدا به ما می‌گوید: «هل آمنکم علیہ الا کما امتکم علی اخیه من قبل؟» یازده امام به شما دادیم. تاریخ آن‌ها نشان داد که از آن‌ها حمایت نکردید، قدرشان را ندانستید. این یکی غیر از بقیه است. این دفعه غیر از دفعات قبل است. این را به شما نمی‌دهم تا به من وثیقه‌ای بسپارید که او را به من برمی‌گردانید: «قال لن ارسله معکم حتی ...»<sup>۱</sup> وثیقه را دادند بعد او را فرستاد: «فلما اتوه موثقهم...»<sup>۲</sup> حالا این امام را هم که ما می‌گوییم بیاید، خداوند از ما وثیقه می‌خواهد. این حمایتی که از امام راحل به عنوان نماینده آن حضرت شد، این وثیقه است. وقتی برای حفظ نماینده کار شود برای حفظ اصل بیشتر کار می‌شود. چقدر در نیمه خرداد ۴۲ برای این که امام جان سالم بدر ببرد به رگبار گلوله بسته شدند. امام مأمور بود که تقیه نکند؛ حالا یا امت فداکاری می‌کند یا نمی‌کند. اگر امت عوارض این کار را پردازد معنایش این است که امت لایق امام است. زمینه ظهور بهتر فراهم می‌شود. اگر از او حمایت نکند هنوز به اندازه کافی پخته نشده است.

امام بر خلاف سنت‌های گذشته مأمور شد که با سخت‌گیری و پرخاش با شاه و حکومت برخورد کند، و باید عوارض آن را مردم پردازد. چرا؟ چون آن کسی که منتظرش هستند بیعت کسی بر گردن او نیست. پس امام که می‌خواست نماینده او باشد باید هیچ بیعتی برگردنش نباشد. دیدید مردم عوارض را خوب پرداختند و حکومتی را برانداختند. وثیقه دیگر، هشت سال دفاع مقدس، آن هم همه‌اش برای برانداختن این جریان. و مردم عوارض استقامت امام را پرداختند. بسیاری می‌گویند که اگر صلح کرده بودیم بهتر می‌شد. این جا اصلاً مسأله سنجیدن استقامت امت موضوعیت داشت. این‌ها همه برای این است که امت وثیقه‌اش را پردازد.

امام راحل قطعنامه را قبول کرد. این قبول قطعنامه یکی از وثیقه‌های بسیار مهم بود. چرا؟ چون امام جنبه حسنی و جنبه حسینی دارد. ۸ سال امتحانشان را در جلوه حسینی امامت نشان دادند که وفادار هستند. در روز قبول قطعنامه، امام در جلوه امام حسن مجتبی (ع) بود و امت، امام را قبول داشت. شجاعت در راه اطاعت، استقامت در اطاعت: «واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا»<sup>۳</sup> عدم تفرق در اعتصام به حبل الله. بسیاری شعار عدم تفرق را می‌دهند، ولی اعتصام به حبل الله را کم مطرح می‌کنند. اصلاً تمام این برنامه‌ها بر محور اعتصام بالله بود.

۱. همان، ۶۶.

۲. همان.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

امام گفت صلح با عراق را قبول کردم. امت هم گفتند که آقا رکوع رفتند، این‌ها هم رفتند رکوع. چرا؟ چون این را تواضع در مقابل خدا می‌دیدند، نه تواضع در مقابل صدام. امام برای حفظ اسلام این کار را کرد. امام مجتبی (ع) از ترس خدا صلح کرد، نه از ترس معاویه. به امر خدا مصلحت اسلام را در این دید، به مصلحت عمل کرد.

من معتقد هستم که شما کارهایی را که قرآن کرده و برنامه‌ریزی‌هایی که در قرآن برای این کار شده، آن‌ها را فراهم کنید. وقتی شب تاریک می‌شود به طوری که چشم چشم را نمی‌بیند به ما گفتند: «علیکم بالقرآن». بیایید سراغ قرآن. ببینید قرآن چه می‌گوید. بیایید بحث مهدویت در قرآن، بحث همین سنت‌های سوره یوسف را پی‌گیری کنید. ببینید یوسف چه اشکالی داشت که برادران یوسف زیر بار او نمی‌رفتند: «اذ قالوا لیوسف ... ونحن عصبه»<sup>۱</sup> تعصب آنها به قدرت خودشان، مال خودشان، ثروتشان و کارشان بود. آیا امت با اهل بیت، رفتاری غیر از رفتار برادران یوسف با یوسف کردند؟ مثل یوسف و برادرانش مثل امام و امت است. به پیامبر علامت دادند که امام این است. به اندازه‌ای این کار خطرناک بود که همان گفتن آن، مسأله‌ساز می‌شد: «... لا تقصص رؤیاک علی ... کیداً»<sup>۲</sup>. ببینید «... بلغ ما انزل الیک ... من الناس»<sup>۳</sup> را. چرا می‌گوید اگر این را ابلاغ نکردی گویا تمام ابلاغ‌های قبلی را انجام نداده‌ای؟ چرا احتیاط می‌کند که به او بگویند: «والله یعصمک من الناس»<sup>۴</sup>؟ از باب «و لا تقصص رؤیاک ... کیداً» است. آن‌جا به او می‌گوید نگو، این‌جا ایشان بر اساس این ملاحظه، می‌خواهند نگویند، می‌گوید نه، حجت را تمام کن. قبول نمی‌کنند نکنند. فردا نگویند که به ما نگفتید.

من معتقد هستم این که در این سوره طرح می‌کند نپذیرفتن اول و پذیرفتن آخر را، امامت یک نپذیرفتن اول دارد و یک پذیرفتن آخر. شما دنبال مهدویت هستید؛ یعنی پذیرفتن آخر از جانب امت. امتی که نپذیرفته است دوباره بپذیرد. برادرانی که از اول می‌گفتند: «... لیوسف ... احب الی ابینا منا و ... نفی ضلال مبین، اقتلوا یوسف»<sup>۵</sup>. این تمام جریان کربلا است. قتل همه امامان از باب: «اقتلوا یوسف ... یخل لکم وجه ایکم»<sup>۶</sup> است تا تحت الشعاع

۱. یوسف، ۸.

۲. همان، ۵.

۳. مائده، ۶۷.

۴. همان.

۵. یوسف، ۸ و ۹.

۶. همان، ۹.

نشوند. مأمون، امام رضا (ع) را مسموم می کند برای ﴿یخل لکم وجه اییکم﴾. در میان امت این چراغ نباشد که نورش، مأمون را تحت الشعاع قرار دهد. امت از اول گفته است: ﴿ان ابانا لفی ضلال مبین﴾<sup>۱</sup>. آن ها گفتند و این ها کردند. اهل بیت مطرح هستند. دوباره اهل بیت در زمان حضرت مهدی بر می گردند: ﴿قالوا تالله لقد ... لخطائین﴾. این مهدویت است که امت اعم از شیعه و غیر شیعه، مانند برادران یوسف، همه آنها بگویند: ﴿قالوا تالله لقد اشرک الله علینا و ان کنا لخطائین﴾<sup>۲</sup>. حضرت هم بگوید: ﴿... لا تثریب علیکم...﴾<sup>۳</sup>

شما دنبال جریان برگشت حضرت هستید. این رفت و برگشت، سیرش در قرآن آمده است. شما این سیر را تطبیق بدهید. ببینید مرحله به مرحله، در چاه انداختن معادل دارد؛ در خانه او قرار گرفتن، در خانواده اهل بیت مصداق دارد؛ پادشاه شدنش مصداق دارد؛ خواب تعبیر کردنش مصداق دارد؛ در قحطی قرار گرفتنش مصداق دارد. ببینید الآن عالم اسلام گرفتار قحطی علم است؛ قحطی هدایت است؛ همه آنچه داشته اند مصرف کرده اند؛ پاسخ به سؤالات نیست. چه طور شد برادران سراغ یوسف آمدند؟ اما نمی دانند که این یوسف است؛ خوراک خود را باید از او بگیرند. عالم اسلام بر می گردد و از همین منبع، هدایت می خواهد و نمی داند این همان برادر اولی او بوده است که از او اعراض کرده است. شما نگاه کنید عالم اسلام از امامت استفاده می کرد؛ حال از جهت این که او نایب امام زمان است استفاده می کردند یا از جهت این که او یک تن از عالمان است؟ شیعه از جهت نیابت برای ایشان شأن قائل است. جمعی هم از جهت این که او یک تن از عالمان است از او استفاده کردند، مانند برادران یوسف که بر او وارد شدند، یوسف این ها را شناخت اما آن ها نشناختند که این برادرشان است: ﴿وجاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم و هم له منکرون﴾<sup>۴</sup> آنها اصلاً نمی دانستند امامت است که دارد بر می گردد. این امام، آثار امامتی است که از اول انکار شده است. شما می دانید کسانی هستند که منکر اصل مهدویت و امامت و منکر غصب خلافت و منکر همه این ها هستند، اما عاشق امام هستند. ﴿... فدخلوا علیه ... منکرون﴾ همه آن ها پشت سر هم می گویند: ﴿یا ایها

۱. همان، ۸.

۲. همان، ۹۱. (گفتند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطا کار بودیم.)

۳. همان، ۹۲. (گفت: امروز بر شما سرزنی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.)

۴. همان، ۵۸.

العزیز<sup>۱</sup> و نمی‌گویند برادر، همانطور که به امام می‌گفتند یا ایها العزیز. آقای مولوی محمد عمر در اندونزی از علمای شافعی است. آمده بود ایران. عاشق امام بود در عین حالی که منکر غصب خلافت، منکر خلافت علی (ع) است و ایشان را خلیفه چهارم می‌داند؛ منکر امامت همه ائمه؛ اما نسبت به امام عاشق بود. نمی‌داند که این همان است که انکار می‌کند. برگشت اندونزی. مردم اندونزی عاشق او بودند. به خاطر این که عاشق امام است. من آن جا یک قدری صحبت کردم؛ بعد خواستند هدیه‌ای بدهند؛ یک انگشتر، درباره این نگین نوشته‌اند: ما هدیه‌ای بهتر از این برای محبت‌های شما نداشتیم. این نگین از سنگ قبر مولوی محمد عمر است. چون عاشق امام بود از تکه‌های سنگ قبرش نگین می‌سازند.



هر استفاده‌ای از امام امت کردند استفاده از امام زمان (ع) است. شجاعتش، شجاعت خودش نبود. مهتاب را نمی‌شود با آفتاب مقایسه کرد. مهتاب همان آفتاب است. یک واسطه خورده است شده مهتاب و گرنه ماه

که از خودش نور ندارد. امام مهتاب بود. نور امامت به او می‌خورد. بازتاب کسی هست که آینه‌اش جلا داشت؛ صفا داشت. چراغ امامت به او می‌خورد و برمی‌گشت. امام هر چه داشت از امامت بود. الآن هم رهبری هر چه دارد از آن بزرگوار دارد.

من معتقد هستم ما اگر یک بحثی در امامت بکنیم، یک چیزهایی به ذهن ما می‌آید بگوییم، دیگران هم یک چیزهایی به ذهنشان می‌آید بگویند، در نهایت به جایی نمی‌رسیم. پس بهتر است در باب امامت به قرآن رجوع کنیم. امکان ندارد موضوعی به اهمیت غیبت، قرآن نسبت به آن عنایت نداشته باشد و از کنارش با یک آیه یا دو آیه بگذرد. این جریان‌های امروز را در جریان‌های امت‌های قبل مو به مو می‌بینید. جریان یوسف (ع) همان جریان اهل بیت است. یعنی روز اول که یوسف را بیرون می‌کنند، همان ماجرای کنار زدن حضرت علی (ع) است. روز آخر هم که یوسف را قبول می‌کنند ماجرای ظهور امام زمان و پذیرفتن او است. کاری که با یوسف کردند با حضرت علی (ع) کردند. دشمنی آنها با علی (ع) به خاطر چه

بود؟ قرآن چه قدر زیبا می گوید: ﴿...لیوسف و اخوه احب﴾<sup>۱</sup> علی و امتش. دشمنی ای که به امت علی دارند، به پیروان علی (ع) دارند، این همیشه هست. از این جهت در جریان یوسف آن ده برادر یک طرف و این یک برادر یک طرف قرار می گیرد. ببینید وقتی بنا است عتاب بشود به برادرها که قدر ندانستند، تر و خشک را با هم نمی سوزاند. این برادری که قدر می دانسته، این را جدا کرد و به او گفت: ﴿انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون﴾<sup>۲</sup>. از این جهت آن موقعی که این ها متهم می شوند و به ایشان می گویند: ﴿...ایتها العیر انکم لسارقون...﴾<sup>۳</sup> - عیناً این مسأله برای عالم اسلام دارد واقع می شود. - شما همه کارهایتان دروغ بود. برادر یوسف در این تهمت نیست؛ چرا؟ چون قبلاً گفته بود که تو غصه نخور؛ من برای این که تو را از آن ها جدا کنم این کار را می کنم. همین طور شیعه را از مجموع مسلمانان در این فتنه آخرالزمان جدا می کند. روابطی که برای پیروان اهل بیت در این زمان واقع می شود، اتفاقاتی که دارد برای آن ها می افتد، ببینید وقتی خطاب می شود به مجموع برادران: ﴿ایتها العیر ... لسارقون﴾ همه آن ها ناراحت می شوند جز یوسف - که خودش این برنامه را ریخته است - و برادرش که در جریان این قضیه هست. ﴿فبدأ بأوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه ... قالوا إن یسرق فقد سرق اخ ...﴾<sup>۴</sup> چه قدر به خاطر اهل بیت به شیعیان فحش دادند؟ هر چه این کرده است آن ها آینه است. یعنی ما شیعیان متهم هستیم همانطور که اهل بیت متهم هستند. ﴿ان یسرق فقد ... قال انتم شر ...﴾.

ببینید امت چه زمانی به سوی امام برمی گردد. آن روز آخری که دستشان از همه چاره ها کوتاه شد، آمدند و گفتند: ﴿...یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر ... ان الله یجزی المتصدقین﴾.<sup>۵</sup> این آیات به اندازه ای بر اوضاع منطبق است که کسانی که می خواهند در شب قدر دعای قرآن را بخوانند و اسم اهل بیت را ببرند، وقتی به اسم امام آخر می رسند این آیه را مطرح می کنند که در رابطه با یوسف است: ﴿یا ایها العزیز ... ان الله یجزی المتصدقین﴾ کار به درخواست صدقه رسیده است. این جا که رسید غیبت برمی گردد: ﴿قال هل علمتم ما ... جاهلون، قالوا أ

۱. همان، ۸.

۲. همان، ۶۹.

۳. همان، ۷۰.

۴. همان، ۷۶ و ۷۷.

۵. همان، ۸۸.



انک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخی، قد من الله علینا<sup>۱</sup>.

«...انا یوسف و هذا اخی»، یعنی اهل بیت و شیعیان. شیعه همه جا با اهل بیت و کنارشان بوده است. آن قدر این قوم وفادار است، آن قدر خدا شکور است که هر جا اهل بیت را می آورد، وفاداران به اهل بیت را هم کنارش می آورد. من فکر می کنم که شما در این بحث مهدویت خودتان، روی سوره یوسف از جهت تطابقت به مسائل غیبت و ظهور یک مرور مجددی بکنید. من این بحث را نه به عنوان تمام کردن، بلکه به عنوان چاره و اجمالی تذکر دادم که اگر شما وارد دانه دانه آیات بشوید جریان غیبت را می توانید شرح بدهید. شما فلسفه غیبت را بیان کنید.

**نشان: دو محور اساسی در بحث هست. یک: بحث مهدویت و اهمیتی که دارد. در این بحث شما چه راهکارهایی را برای تبیین مهدویت پیشنهاد می کنید؟ الان یکی از راهکارهای مهمی که فرمودید این بود که ما به سمت و سوی قرآن بیاییم و در واقع، برای عینی کردن و ملموس کردن مطالب از قرآن بیشتر مدد بگیریم. این یک بحث است.**

استاد: قبل از قرآن بحث داریم. اگر انسان شناخته نشود مهدویت شناخته نخواهد شد.

**نشان: بسیار خوب. اهداف، راهکارها، قلمرو....**

استاد: کار کردن با انسان، آدابی دارد. به سادگی نمی شود انسان را هدایت کرد. انسان اعجوبه است. ببینید شما کمر بند ایمنی را می کشید که در قفلش بگذارید. گاهی که یک مقدار فشار دهید شل می شود و می افتد. انسان این است. هر کارش کنند باز می ایستد و مقاومت می کند. وقتی مقاومت کرد شما چه کار می کنید؟ می نشینید و ملایم می کشید و مواظبید که شکی پیش نیاید تا بتواند تا آخر بیاید. هر موجودی که سر و کارش با انسان است باید صبورانه کار کند. غیبت یعنی مهلت دادن به انسان برای این که بفهمد و بشناسد و دوباره برگردد و قبول کند. شما به فرزند خودتان چیزی می گوئید، نمی گیرد. هیچ نمی گوئید. چاره ندارید. می گذارید سرش به سنگ بخورد، مشکل پیش بیاید؛ بعد در آن حال و هوا به او می گوئید چند سال پیش به تو گفتم. می گوید آن موقع که گفتم من گوشم کر بود. انسان کر گوش دارد؛ کور چشمی دارد؛ گنگ زبانی دارد؛ تا این هست هیچ کاری نمی شود کرد. هیچ پیامبری

نمی‌تواند کاری کند. رهایش می‌کنند تا چشمش باز شود؛ گوشش شنوا شود؛ زبانش باز شود؛ دوباره بیاید و از اول آغاز کند. معنی رجعت همین است. اهل بیت دوباره برمی‌گردند. چرا؟ چون وقتی آمدند که این‌ها کور و کر و گنگ بودند. این نعمت بود و این‌ها نبودند. بعداً وقتی که این‌ها گوششان باز شود، چشمشان باز شود، زبانشان باز شود، می‌آید. می‌گوید آن موقع که بود ما نبودیم و حالا که ما آمدیم دست ما به آن‌ها نمی‌رسد. خیر، دست تو به او می‌رسد اما دیگر مفت به تو نمی‌دهند. کارهایی را برای امت‌های دیگر کرده‌اند، بعد نتیجه بد داده است. با شما این کار را نمی‌کنند. خدا با بنی‌اسرائیل این‌طور کرد. خدا دریا را برای آن‌ها شکافت. دشمن آن‌ها را در این دریا غرق کرد و خودشان را نجات داد. بعد آمدند به یک قوم بت‌پرست رسیدند، دلشان هوای بت کرد. به آن‌ها گفتند بروید این قلعه را بگیرید. گفتند نه، خودت با خدایت برو آن‌جا را بگیر؛ ما این‌جا نشسته‌ایم. ﴿قال فانها محرمة عليهم... يتيهون في الارض﴾<sup>۱</sup> این دقیقاً جریان اهل بیت است. نیامدند بگیرند؛ نیامدند جنگ؛ خدا هم حرام کرد. ﴿يتيهون في الارض﴾ الان این دوره غیبت برای اهل سنت، تیه و سرگردانی است؛ ولی برای ما تیه و سرگردانی نیست؛ برای ما سیر است.

### اظهار: برای بیداری و رسیدن به آن نقطه ما باید چه کار کنیم؟

استاد: بحثم این است که انسان را بشناسید که کار کردن با این موجود روش دارد. می‌خواهم این نعمت امامت را به او بدهم. این قدرش را نمی‌داند. با او چه کار کنم؟ شما می‌خواستید علی (ع) را به این‌ها تحویل بدهید؛ این‌ها قدردان نبودند. با این‌ها چه کار کنند؟ جریان غدیر خم همین طوری آغاز نشد. درخواست از مردم شروع شد. حضرت باز احتیاط می‌کرد. آیه نازل شد که حالا به آنها بگو. عین همین جریان را در جریان طالوت می‌بینید. خود مردم آمدند و به پیامبرشان گفتند که زمامدار و پادشاهی برای ما معین کن تا ما در راه خدا بجنگیم. ایشان هم می‌گوید: خدا طالوت را تعیین کرد. ﴿قالوا انی یكون له الملك علينا و نحن احق بالملك منه﴾<sup>۲</sup> آیا کسانی که به علی (ع) اعتراض کردند اعتراضشان غیر از این بود؟ ﴿و لم یؤت سعة من المال﴾<sup>۳</sup> به فقرش ایراد می‌گرفتند. این‌ها همه‌اش قصه‌های آینده را می‌گوید.

۱. مائده، ۲۶.

۲. بقره، ۲۴۷.

۳. همان.

## انتظار: با این مقدمه (انسان‌شناسی) ما باید مباحث مهدویت را چگونه تبیین کنیم؟

استاد: انسان موجودی است که یک جا درباره‌اش می‌گوید: «انا عرضنا الامانة ... و حملها الانسان»<sup>۱</sup> سؤال می‌کند چرا انسان این امانت را قبول کرد؟ این آیه را با این آیه مقایسه کنید: «انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا... تقدس لک»<sup>۲</sup> چرا آن‌ها می‌گفتند: «یسفک الدماء»؟<sup>۳</sup> چرا می‌گفتند: «یفسد فیها»؟<sup>۴</sup> راست می‌گفتند. انسان در زمین فساد می‌کند؛ خون می‌ریزد؛ چرا؟ چون در او جهل است. آن‌ها جهلش را می‌دیدند و لازمه جهل را می‌دانستند. در خودشان جهل نبود که می‌گفتند: «نحن نسیح بحمدک و تقدس لک»<sup>۵</sup>. خداوند فرمود: «انی اعلم ما لاتعلمون»<sup>۶</sup> همین جهلش که شما عیبش می‌دانید، حُسن او است. چرا؟ چون عقل را دادم و اگر جهل را ندهم، عقل رشد نمی‌کند. زیرا حریف ندارد. حریف عقل جهل است. شما در مهدویت باید برگردید به انسان‌شناسی، آن هم انسان‌شناسی امام صادق (ع): «إن الله عزوجل خلق العقل... فقال له: ادبر، فأدبر قال له: اقبل، فأقبل... ثم خلق الجهل... فقال له: ادبر، فأدبر ثم قال له: اقبل فلم يقبل...»<sup>۷</sup> بعد می‌گوید: این جهل گفت: خدایا، تو مرا در مقابل عقل قرار دادی و به عقل هفتاد و پنج سرباز دادی، من بدون سپاه با او چه کنم؟ خدا گفت: هفتاد و پنج سرباز هم به تو دادم. این‌ها حساب دارد؛ یعنی بین عقل و جهل، توازن هست؛ اما در دو جهت مختلف. در این وسط، حالت بی‌وزنی قرار دارد. این بی‌وزنی، دوره اراده انسان و استقلال انسان است در جبهه این کشش‌های متضاد، متضاد و متساوی. دو تا آهن‌ربا، یکی را این طرف و دیگری را آن طرف بگذارید و یک آهن در وسط. آهن معلق می‌ماند. — بتی در هندوستان به این صورت در وسط فضایی در هوا معلق بود. یک بت چند تنی به خاطر موازنه آهن‌ربایی اطراف در هوا معلق بود. — انسان این است. انسان در این موازنه قرار گرفته است. جهلی دارد معادل عقل خودش. اگر این جهل نبود که انسان با آن مقابله کند عقل رشد نمی‌کرد. رشد عقل در جهادش با جهل است.

۱. احزاب، ۷۲.

۲. بقره، ۳۰.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه: سید جواد مصطفوی، بی‌جا، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳، باب ۱، ح ۱۴.

به همین جهاد می‌گویند جهاد اکبر و به جنگ‌های معمولی می‌گویند جهاد اصغر. چرا؟ چون آن هم، همین جهاد است. اما این مثل آفتاب است و آن مثل مهتاب. یعنی انسان‌ها وقتی دارند با هم می‌جنگند باز هم عقل و جهل دارند با هم می‌جنگند. یعنی مغلوبان جنگ حق و باطل چه طوری است؟ مغلوب‌های جهل دارند می‌جنگند با کسانی که بر جهل خودشان غالب شده‌اند. این کسی که بر جهل خودش غالب شد حالا باید با جهل دیگر هم بجنگد. اکبر این است که بر جهل خودش غالب بشود. خوب، در مسأله مهدویت غالب شدن امت بر جهل خودش است. این غالب شدن بر جهل خود، ممکن است چهل سال طول بکشد، چنان که برای برادران یوسف این گونه بود و برای امت اسلام ممکن است چند هزار سال طول بکشد. شما فکر می‌کنید امت که هنوز در درون خودش به حجت الله درونی که عقل است ایمان نیاورده، به حجت الله بیرونی ایمان بیاورد؟

مگر شما نمی‌گویید که: «ان لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة. فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول.»<sup>۱</sup> مگر شما امام زمان (عج) را حجت ظاهر نمی‌دانید؟ مگر هر انسانی در درونش یک حجت باطنی ندارد؟ بشر قبل از این که به حجت باطنی خودش ایمان بیاورد، آیا امکان دارد به حجت ظاهری ایمان بیاورد؟ شما در مهدویت سراغ این بروید؛ سیر برخورد انسان با خودش. عصر ما عصر بازگشت انسان به حجت باطنی خودش است. شما به اروپا نگاه کنید. مگر به شما نگفتند که: «لا تنظروا الى طول ركوع الرجل و سجوده فان ذلك شى اعتاده فلو تركه استوحش لذلك ولكن انظروا الى صدق حديثه و اداء امامته.»<sup>۲</sup> شما الان مصداق صدق الحديث را در اروپا می‌بینید. به چیزی یقین دارند می‌گویند یقین داریم. در چیزی شک دارند می‌گویند شک داریم. چیزی برایشان روشن نیست می‌گویند روشن نیست. آن‌ها اعتراف به جهل ملکه‌شان شده است. حفاظت محیط زیست و نظافت، این‌ها چیزهایی است که حجت درونی آن را می‌خواهد: «النظافة من الايمان». الان عصر بروز حجت درونی است.

شما باز روایات را نگاه کنید. در مسأله غیبت روایت حمران را نگاه کنید. می‌پرسد: چه زمانی حکومت شما می‌رسد؟ می‌فرماید: هر وقت در مردم وفا پیدا شد، آن موقع زمان ظهور ما نزدیک شده است.<sup>۳</sup> وفا چه چیزی است؟ از جنود عقل است؛ از جنود اساسی عقل است؛ از

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹، سطر ۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۶۵، ح ۱۲.

۳. همان، ج ۸، ص ۳۶۲، ح ۵۵۲.

هفتاد و پنج سپاهی، این جزء سپهدها است. منظور حدیث، بازگشت انسان به فطرت درون خودش است. این فطرت است که به امام زمان (عج) ایمان می آورد نه جهل. جهل از اول منکر بود. تا آخر هم منکر خواهد بود. در صدر اول اسلام، جهل امت بر عقل امت غالب و حاکم بود. «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاثة». اگر این‌ها از ترس شمشیر از علی (ع) دست برداشته بودند، آیا ارتداد حاصل می‌شد؟ اگر انسان از روی اجبار کاری بکند به مقتضای: ﴿...الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان﴾<sup>۱</sup> هرگز مرتد نمی‌شود. پیداست که مردم با اختیار از حضرت علی علیه السلام دست برداشتند و با اختیار با دیگری بیعت کردند.

**انتظار: استاد، شما به عنوان راهکار تبیین مهدویت فرمودید که ما به انسان شناسی بپردازیم و در انتها فرمودید که این باور را در مردم ایجاد کنیم که خودشان خیلی بزرگ هستند؛ یعنی اعتقاد به انسان.**

استاد: قرآن کتاب انسان است. انسان شناسی را باید در قرآن ببینیم. سوره یوسف اساس انسان شناسی است. چون اساس انسان شناسی است، بحث مهدویت را می‌توانید از آن نتیجه بگیرید. شما جدا نکنید انسان شناسی را از قرآن شناسی. قرآن را به عنوان کتاب انسان مطالعه‌اش کنید. امام این تکیه کلامش بود. می‌گفت: نماز کارخانه انسان‌سازی است. می‌گفت: قرآن کتاب انسان است. یعنی انسان شناسی‌ای که از روایات و آیات برآید، آن انسان‌شناسی است. حال در این انسان‌شناسی، چرا باید این همه غیبت پیش بیاید و طول بکشد؟ در انسان‌شناسی به طور وضوح می‌بینید. چرا؟ چون باید حاکمیت غریزه بر عقل و حاکمیت طبیعت بر فطرت منقلب شود به حاکمیت فطرت بر طبیعت که خداوند همین را در جریان ساحران ذکر کرده است. ساحران ابتدا که پیش فرعون می‌آیند طبیعتشان بر فطرتشان غالب است. از این جهت می‌گویند: ﴿انن لنا لأجراً ان کنا نحن الغالبین﴾<sup>۲</sup>. اصلاً دنبال دست‌مزد هستند. بعد هم که عصایشان را می‌اندازند می‌گویند: ﴿فألقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون اننا لنحن الغالبون﴾<sup>۳</sup>. یعنی بالاتر از این چیزی نمی‌بینند. چرا؟ چون در عالم جهل هستند، در عالم طبیعت هستند. آن وقتی که تمام این‌ها خورده می‌شود، عقلشان بیدار می‌شود؛ عقلشان متوجه می‌شود که این سحر است. ﴿فالقى السحرة ساجدين﴾<sup>۴</sup> به فرمان عقل است نه به فرمان

۱. نحل، ۱۰۶.

۲. شعرا، ۴۱.

۳. همان، ۴۴.

۴. همان، ۴۶.

غریزه. فرعون دوباره تهدیدشان می کند و می گوید: «آمتم له قبل ان آذن لكم انه... السحر»<sup>۱</sup>؟ ساحران جواب می دهند: «قالوا لاضریر انا الی ربنا منقلبون»<sup>۲</sup>. ما آن آدم قبلی نیستیم. آن موقع، قبل از این انقلاب بود. من منقلب شدم از حاکمیت طبیعت بر فطرت به حاکمیت فطرت بر طبیعت. تمام مسأله مهدویت به این انقلاب است. منقلب شدن حاکمیت فطرت بعد از دوره حاکمیت طبیعت.

**آنظار:** درست نکته همین جا است. این انقلاب را چگونه در مردم ایجاد کنیم؟ درست است که اگر این انقلاب ایجاد شد انسان به آن جا می رسد که می گوید: «لا ضیر انا الی ربنا منقلبون» اما این تفکر وقتی می آید که حضرت موسی آن انقلاب را در آن ها ایجاد کرده است؛ حالا با معجزه یا با گفت و گو. چون داریم که چند روز قبل از آن، حضرت موسی با آن ها در شهر گفت و گوهایی داشته است. یعنی قبلاً برای آن ها روشنگری ها و زمینه سازی هایی کرده بود. با معجزه کار تمام می شود و آن ها منقلب می شوند. حالا ما در بحث مهدویت، چگونه این را ایجاد کنیم؟

استاد: شما فکر می کنید همان صحبت هایی که حضرت موسی می کرد بدون این که عصای موسی همه این ها را ببلعد، آیا کارساز بود؟ حضرت موسی با این مردم قیام کرد و آن عصای موسی ازدها شد و آن انقلاب نهایی به وجود آمد. این ها را در غیبت شما با چه تطبیق می کنید؟

**آنظار:** خود حضرت بی کار نیست که خود شما فرمودید که ...

استاد: خیر. جریان جنگ هشت ساله از نوع عصا انداختن است. آن علومی که آن ها داشتند و آن قدرت هایی که آن ها داشتند سحر است. امام به این بسیجی ها گفت که بروید. این بسیجی ها به ازدها تبدیل شدند.

من طلبه بودم. در مدرسه دارالشفاء نشسته بودم. در مدرسه فیضیه باز بود. یک دفعه عباي طلبه ها می افتد؛ نعلین می افتد. آن ها می دویدند و تا سر پل مسجد امام، عبا و عمامه افتاده بود. بعد، من در شیراز سال ۱۳۴۵ دست گیر شدم. بازجویی که مرا بازجویی می کرد اسمش سیاوشی بود. گفت: افسر ما به مدرسه فیضیه آمده بود و به طلبه ها گفته بود که بیایید،

۱. همان، ۴۹.

۲. همان، ۵۰.

من کارتان دارم. آن‌ها از تیر چراغ بالا رفتند و عبا و عمامه و نعلین تا سر پل مسجد امام افتاد. امام عصایش را انداخت. امام نگفت ما در صدد آزاد کردن انرژی متراکم عالم اسلام هستیم. این طلبه‌ها قبل از این که انرژی متراکمشان آزاد شود این بودند. یک افسر می‌گفت بیایید، در می‌رفتند. امام روی این‌ها کار کرد. انرژی متراکم طلاب و انرژی متراکم عالم اسلام - یعنی انرژی متراکم عالم انسانیت- را آزاد کرد. امام خودش آمد وسط و خودش را در خطر قرار داد. وقتی که امام وسط معرکه آمد نشان داد که من محتاط نیستم و احتیاط نمی‌کنم. این‌ها هم مثل امام بی‌احتیاطی کردند. انرژی متراکمشان آزاد شد. سه روز بعد از این جریان، دور مدرسه فیضیه را کماندوها محاصره کردند. نتوانستند به آن وارد بشوند. همان طلبه‌ها قبل از آزاد شدن انرژی متراکم، یک نهیب همه‌شان را متفرق می‌ساخت. بعد از آزاد شدن انرژی متراکم عوض می‌شوند.

شما دنبال انرژی متراکم عالم اسلام باشید که باید آزاد بشود. کاری که باید کنید این است. این انرژی متراکم برای آزاد شدنش، آیا صحبت کردن تنها کافی است؟ نه، در سینه مسائل رفتن، در دل خطرها رفتن. وقتی انسان به استقبال خطر رفت، انرژی متراکمش آزاد می‌شود. یعنی شما ببینید بچه‌ای که می‌ترسد سوار دوچرخه شود، همه‌اش می‌لرزد؛ تا مسلط می‌شود به دوچرخه، هر چه می‌گویی بیا پایین، دیگر نمی‌آید. بچه می‌خواهد برود داخل آب شنا کند، دستش را در آب فرو می‌برد و باز برمی‌دارد. بعد که میان آب رفت می‌خواهی او را بیرون بیاوری ولی دیگر نمی‌آید. الان عالم در حال آزاد شدن انرژی متراکمش است. انرژی متراکم این شهادت‌طلب‌ها هستند. انرژی متراکمشان آزاد شده است. قبلاً می‌ترسیدند. با ترس این انرژی متراکم را قفل کرده بودند. زمانی در آمریکا رکود اقتصادی پیش آمده بود. تاجرهای خود را از طبقه بالا پایین می‌انداختند. می‌خواستند طلب‌کارها سراغشان نیایند. از دست طلب‌کارها عاجز شده بودند. رئیس جمهور آمریکا گفت: تنها چیزی که ما باید از آن بترسیم ترسیدن است. همه چیز عوض شد. نترسیدند.

امام که آمد مسأله نترسیدن را مطرح کرد. امام راحل که رفت جریان تهاجم فرهنگی چه می‌خواست بکند؟ بازگرداندن مردم به ترسیدن. از تسخیر لانه جاسوسی و از ادامه دادن جنگ توبه کردن. بعد از هشت سال اعلام بکنیم که ما خطا کردیم. پشیمان هستیم. این‌ها خطرناک است. مؤمن آل فرعون از موسی دفاع کرد. بعد گفت: «افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد»<sup>۱</sup>. بعد خدا می‌گوید: «فوقاه الله سیئات ما مکروا»<sup>۲</sup> خدا، مؤمن آل فرعون را از

۱. غافر (مؤمن)، ۴۴.

۲. همان، ۴۵.

اندیشه‌های خطرناک و بد آن‌ها، حفظ کرد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «والله لقد قطعوه ارباً ارباً؛ ریز ریزش کردند.» این هم حفظ کردن است؟ از چه حفظش کرد؟ سیئات ما مکروا که کشتن نبود. چون حضرت می‌گوید که ریز ریزش کردند. سیئات ما مکروا به سازش کشیدن او بود؛ پشیمان شود از حرفی که زده است؛ عدول کند از اصول خودش. در تهاجم فرهنگی هدفی که دارند این است که کارهایی که شما کردید، از آن توبه کنید. مثلاً لانه جاسوسی را گرفتید، اعلام بکنید که این بچه‌ها کردند، ما نبودیم. یک امر اشتباهی بود. امام که معصوم نیست. ببینید وقتی این گونه شد انرژی متراکم آزاد نمی‌شود. امام وقتی دفاع کرد از تسخیر لانه جاسوسی و گفت که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، انرژی متراکم را آزاد کرد. انرژی متراکم به وسیله توکل آزاد می‌شود؛ به وسیله ارتباط و عشق آزاد می‌شود؛ به وسیله توجه به آخرت آزاد می‌شود. این انرژی متراکم به وسیله تعلق به دنیا قفل می‌شود: ﴿يُضَعُّ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾! غل‌ها و بندها، محبت دنیا است که می‌آید. شما در دوره غیبت که می‌خواهید برای مسأله ظهور کار کنید، باید به این غل و زنجیرها پردازید.

**اشاره:** در بحث مهدویت، بحث جهانی‌سازی هست. شما در صحبت‌های خود اشاره کردید به مناطق مختلف جهان که دارد انرژی‌ها آزاد می‌شود. از طرفی هم گفتید که در غرب دارند به عقلشان رجوع می‌کنند. در غرب بحث جهانی‌سازی مطرح است. حال جای این سؤال هست که دید آن‌ها نسبت به جهانی‌سازی با دید ما نسبت به جهانی‌سازی تفاوت دارد. چه طور می‌شود؟

استاد: حرف کاملاً صحیحی است و سؤال بجایی است. چرا؟ ما دو جهانی‌سازی داریم: جهانی‌سازی عقل و جهانی‌سازی جهل. آن‌چه الان دنبالش هستند جهانی‌سازی کردن جهل است. می‌خواهند از طریق سازمان ملل، تمام آداب و رسوم جهل را به مردم تحمیل کنند. شما ببینید این کنوانسیون زنان را. آقایان هم زیر بار رفتند. این‌ها هم در مجلس تصویب کردند. تعارف که نداریم. در عمل این کار را بی سر و صدا کردند. چرا؟ می‌گویند: چون جهانی شده است، حرف نزن. انگلیسی‌ها در جهانی شدن چه کار کردند؟ بیش‌تر از همه مقاومت کردند. اول چیزی را که جهانی کردند سیستم اندازه‌گیری و واحدهای وزن بود. سیستم متریک را آوردند. انگلیسی‌ها گفتند ما اوزان جهانی را قبول داریم. سیستم متریک را قبول داریم؛ اما هر وقت خواست ملتی با ملت دیگر معامله کند از این سیستم استفاده می‌شود نه در داخل کشور



خودمان. چرا؟ چون این‌ها مسائل بین‌المللی است. این‌ها چه کار دارند در مسائل داخلی و ملی ما دخالت کنند؟! ولی در کشور ما امور بین‌المللی شد ملی. من شما رفت؛ چارک شما رفت؛ سیر شما رفت؛ همه چیز رفت. کشور چین لباسی دارد. در هند لباس ملی دارند. در جاهای دیگر لباس ملی هست. اعراب لباس ملی دارند. لباس ملی شما کت و شلوار شده است در حالی که کت و شلوار لباس بین‌المللی است. شما قسمت‌هایی از شناسنامه‌هایتان پاک شده است. شما حتی برای نوشتن، برای محاسبات خودتان خط سیاه داشتید که منقرض شده است. یعنی در تمام کارها که مسائل بین‌المللی وارد حوزه مسائل ملی شده، همین گونه است. این غلط است و باید مقاومت بشود.

**انتظار:** به عبارت دیگر، در جهانی سازی غرب و به قول شما در این جهانی سازی جهل، جامعه‌ها را دگرگون می‌کنند. حال اگر بخواهید بین عدالت و جهانی سازی رابطه‌ای برقرار کنید به نظر می‌آید که قاعدتاً اگر بنا باشد حضرت مهدی (عج) بیاید باید این ریشه‌های عدالت اجتماعی را...

استاد: جهانی سازی حضرت، جهانی سازی عقل است. جهانی سازی صهیونیست‌ها، جهانی سازی جهل است. این‌ها تمام قوانین را روی همین بنا می‌کنند. در آخرالزمان مثلاً راجع به حقوق زن‌ها و ... بیش‌تر کار می‌کنند. مگر حقوق مردها ضایع نشده است. اما این‌ها از این راه وارد می‌شوند. جنبه، جنبه جهانی کردن جهل است. جهل مشخصات و آیین‌نامه دارد. جهل برنامه و رفتار دارد. ببینید رفتار جهل چیست: «فاستخف قومه فاطعه انهم کانوا قوماً فاسقین»<sup>۱</sup> جهل وقتی می‌خواهد در یک جا حاکم بشود اعراب می‌کند، استخفاف می‌کند، سبک می‌کند. ضدش عقل است. وقتی می‌خواهد کار بکند تعظیم و تجلیل می‌کند، تکریم می‌کند. صدام می‌ترساند و امام دست می‌بوسد. جبهه‌ها پر می‌شود. چه فرقی بین صدام و بوش است؟ این‌ها مراتب مشکک از خط واحد جهل هستند.

**انتظار:** این‌طور بگوییم که مردم یک برگشتی به عقل خواهند داشت و در برگشت...

استاد: آثارش را می‌بینید. مگر آقای لوئیس فراخان در وسط آمریکا نیست؟ مگر سیاهان آن‌جا نیستند؟ این راهپیمایی چند ملیونی که ایجاد کرد، خونی از دماغ کسی در نیامد. می‌دانید چه قدر برای آنها فاجعه بود. هیچ بهانه‌ای به دست آن‌ها نداد و کار کرد. شما می‌دانید مسلمانان

آمریکا اصلاً ولایت آن حکومت را بر خودشان قبول ندارند؟ اجازه نمی‌دهند حتی در کلاسی درس بخوانند که معلمش از طرف حکومت است. و اگر کسی خطایی کند جریمه‌اش این است که یک روز یا یک هفته، اجازه ورود به مسجد نداشته باشد. این برای آن‌ها بدترین چوب است. این یعنی مسجد به ولایت خودش رسید. عقل به ولایت خودش رسید. یعنی ما از عشق انسان به فطرت حتی برای تنبیه استفاده کنیم.

**آنظار:** می‌توانیم بگوییم که عدالت یک جوشش فطری است؛ یعنی از این جهت که فرمودید عقل برگشت می‌کند. از طرفی هم در بحث حضرت مهدی (عج) او را با عدالت می‌شناسند. پس می‌توانیم این‌طور بگوییم که کم‌کم مردم در این حرکت عقلانی خودشان به یک جایی می‌رسند که یک عدالت فراگیر جهانی می‌خواهند با مشخصه‌های مهدویت.

استاد: نه، نه، دو تفسیر از عدالت است. عدالت در مکتب علی (ع) تفسیری دارد و در فرهنگ غرب، تفسیر دیگری. غربی‌ها دنبال عدالت هستند، ولی آن‌ها کار خودشان را عدالت می‌دانند. بحث واژه نیست. هر واژه خوبی را که شما داشته باشید آن‌ها می‌گیرند و سرمشقشان است: «و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون»<sup>۱</sup> انبیا هم می‌گفتند: «ان ارید الا الاصلاح ما استطعت»<sup>۲</sup> ولی چند تا قید دارد. من روی قصد و نیتم قسم می‌خورم، بیش‌تر از این اطمینان ندارم. آن هم در حد استطاعت و توانم. او می‌گوید: «انما نحن مصلحون» عدل را منحصر در خودش می‌بیند.

**آنظار:** همان‌طور که خود شما فرمودید در غرب صداقتشان و ... در فرهنگ خودشان جا افتاده است. یعنی این فرهنگ‌سازی را کرده‌اند....

استاد: نه، اصلاً نگوئید این‌ها این کار را کرده‌اند. آن‌ها تمام تلاششان را برای حاکمیت دروغ بر مردم به کار برده‌اند. زورشان به فطرت مردم نرسیده است. اصلاً از نظر رژیم هیچ فرقی بین روس‌ها و اروپایی‌ها نیست. روس‌ها تمام تلاششان را کردند تا مردم دین را خرافه بدانند. فطرت مردم، عقل مردم آمد این‌ها را پس زد. در اروپا برای راستگویی و امثال این از جانب مسؤولان بالا تلاش نمی‌شد. هم‌اکنون حرکت از درون است. این‌ها نتوانستند این ریشه-

۱. بقره، ۱۱.

۲. هود، ۸۸.

ها را بسوزانند و خشک کنند. از این جهت کارشان دروغگویی است.

**اظهار: به هر حال، این واژه‌ی عدالت اجتماعی، حالا این فرهنگ از کجا آمده و به چه ترتیب آمده ما کار نداریم.**

استاد: وقتی مردم بخواهند، شعار قدرت طلب‌ها عوض می‌شود. نیت آن‌ها شر است. اما چون مردم با این فرهنگ و با این فطرت هستند، این جنس‌ها را هم می‌آورند در دکان خود می‌گذارند. زیرش هم جنس‌های تقلبی خودشان است. ببینید کمونیست‌ها به چه چیزهایی دعوت می‌کردند. به رفع امتیازات طبقاتی، برادری و ... این‌ها شعارشان شده بود؛ به خاطر این - که شعور انسان‌ها طالب این بود. شیطان از همین راه وارد می‌شود. شما می‌خواهید موش شکار کنید، بادام پلاستیکی می‌گذارید روی تله یا بادام حقیقی می‌گذارید که بویش بیچد؟ نیم سوزش می‌کنید که بویش بیچد و بوی بادام بدهد تا موش به سراغ آن بیاید. پس شعارها حق است. بعد به وسیله این شعارها، این‌ها را صید کردند. چه کسانی را صید کردند؟ آدم‌های خوب را صید کردند. این جور نبود که این‌ها آدم‌های طبیعت‌گرایی باشند و بعد این‌ها را صید کنند. اگر این‌طور بود که امام نمی‌گفت: این‌ها آمدند انقلابیون جهان را هفتاد سال در زندان نگه داشتند. یعنی در زندان جهل. امام در نامه به گورباچف، کل کمونیست‌ها را به عنوان انقلابیون جهان می‌نامد. انقلابیون یعنی فطرت‌گراها، یعنی این‌ها. غرب هم آن‌چه برای آزادی و دموکراسی و لیبرالیست گفت، اصل شعار مال فطرت بود. این اصل آزادی که خواست خود فطرت است، مال طبیعت هم نیست، این را تله و دام قرار دادند برای این که این اختناق را تحت عنوان دموکراسی به وجود بیاورند که الان شما آثارش را می‌بینید. رژیم‌ها حسابشان از مردم جدا است. من آن‌چه عرض می‌کنم بر مردم دارد عقل حاکم می‌شود. ابدأً به رژیم‌ها کاری ندارم. رژیم‌ها قدرت طلب هستند. قدرت طلبی دقیقاً جهل است. آقای بهشتی درباره مسأله قدرت طلبی گفتند: ما شیفتگان خدمتیم نه تشنگان قدرت. یعنی ما از موضع فطرت حرکت کردیم و داریم قیام می‌کنیم. غربی‌ها رؤسایشان تشنگان قدرت هستند. از طرفی مردم آزادی را می‌خواهند و از طرف دیگر، عدالت را می‌خواهند. یعنی انسان هم عدالت را می‌خواهد و هم آزادی را. شاید شما وقتی می‌خواهید درباره امام زمان (عج) صحبت کنید اشتباه باشد که از عدالت صحبت کنید و از آزادی صحبت نکنید. این یک اصل تمام است. اگر آزادی را از عدالت جدا کنید، وقتی می‌گویید ایشان با شمشیر می‌آید، ممکن است این گونه برداشت شود که وقتی با شمشیر آمد مردم ناچار هستند قبول کنند. اگر شما این تفسیر را از حکومت امام زمان (عج) بدهید خیلی ناآشنایید.

**انظار:** بنابراین، یکی از شاخصه‌های مهم حکومت عدل امام زمان (ع) بحث آزادی می‌شود.

استاد: «لا اکره فی الدین»<sup>۱</sup> روی این لاکراه خیلی باید کار کنید.

**انظار:** بیاییم راجع به همین بحث کنیم. عدالت آن‌ها چیست؟ عدالت مهدوی چیست؟ این یک سؤال. بعد برگردیم به شاخصه‌ها و تفاوت‌های عدالت غربی و کمونیستی و مهدوی.

استاد: آیه: «فاستخف قومه فأطاعوه انهم كانوا قوماً فاسقین»<sup>۲</sup> خیلی کلیدی است. شیوه حضرت، شیوه استخفافی نیست. چرا؟ چون فرعون استخفاف می‌کرد. شیوه حضرت تکریمی است. حضرت می‌گویند «لا اکره فی الدین» و با شیوه احیای کرامت انسانی ظهور می‌کند. حضرت با لشکر و دار و دسته نمی‌آید. اگر بیاید مرعوبش می‌شوند و اگر مرعوبش شوند دیگر «لا اکره فی الدین» شعار است. اگر مردم هم بپذیرند از باب: «انهم كانوا قوماً فاسقین» است. فاسق است که وقتی استخفافش کردند می‌پذیرد. در مقابل فاسق، فطرت گرا آن کسی است که با فرمان فطرت مخالفت نمی‌کند. فاسق یعنی آن کسی که امر فطرت را گوش نمی‌گیرد، ایمان فطرت را قبول ندارد، طغیان می‌کند: «الّا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربّه»<sup>۳</sup>.

خوب حضرت تکریم می‌کند و مؤمنان گرد او می‌آیند نه فاسقان. معنای مؤمن این است: کسی است که وقتی او را تکریم کنی او تواضع می‌کند؛ وقتی او را استخفاف کنی او طغیان می‌کند. این علامت مؤمن است. شما وقتی به بچه‌های خودتان می‌گویید یالاً بلند شو، بردار، برنمی‌دارد. با دست نازش می‌کنی، وقتی نازش کردی کار می‌کند. یالاً گفתי زیر بار نرفت. بهترین بچه‌ها همین است. مردم عموماً بهترین بچه‌هایشان را بدترین بچه‌ها و بدترین بچه خودشان را بهترین بچه می‌دانند. زیرا هر کدامشان که طغیان می‌کند می‌گویند بد است. پدر و مادرهایی که با استخفاف کار می‌کنند بهترین بچه‌هایشان در نظرشان بدترین بچه‌هایشان هستند و بدترین بچه‌هایشان در نظرشان بهترین بچه‌هایشان هستند.

۱. بقره، ۲۵۶.

۲. زخرف، ۵۴.

۳. کهف، ۵۰.

انظار: خوب این یک شیوه. پس شیوه اول تکریم است. پس برای انقلابشان و برای برقراری آن ارزش‌ها، از شیوه تکریم استفاده می‌کنند.

استاد: بیانیه اولی که حضرت اعلام کرده این است: ما از خدا و از مردم صالح می‌خواهیم که برای احیای این حق به ما کمک کنند. اصلاً قبر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) که مخفی است برای این است که ایشان دست‌آویزی داشته باشد. وقتی می‌خواهد صحبت کند با حجت و بی‌نه صحبت کند.

انظار: طبق آیه: ﴿... ویتقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض...﴾<sup>۱</sup> می‌توانیم بگوییم که فاسقان کسانی هستند که سعی می‌کنند با ایجاد کینه، بین مردم جدایی ایجاد کنند. یکی از شاخصه‌های حضرت، ایجاد وحدت و همدلی می‌باشد.

استاد: اصلاً چرا: ﴿و نريد أن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض﴾ می‌گوید؟ برای این که ندا از وسط مستضعفان بیرون بیاید تا مردم از ایشان وحشت نکنند. مردم اگر به خاطر وحشت قبول کردند یک دوره دیگر با یک تحول دیگر باید بیاید. پیامبر ما (ص) ۱۳ سال در مکه بود. چند نفر به او ایمان آوردند؟ عده کمی. اما به مدینه آمد و به عنوان دفاع از خودش - نه به عنوان حمله به آن‌ها - شمشیر به دست گرفت. حال که چنین دلیلی آورد قبول کردند. آیه قرآن همین را افشا می‌کند: ﴿بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء نصر الله و الفتح...﴾<sup>۲</sup> نصر و فتح که آمد، مردم فوج فوج آمدند. بعد هم می‌گوید که دلت به این‌ها خوش نشود: ﴿فسیح بحمد ربک و استغفره﴾<sup>۳</sup>. «من جاء بالناس ذهب بالناس و من جاء بالكتاب و السنة یزول الجبال و لا یزول». این‌ها به وسیله نصر و فتح آمدند باید به وسیله چیز دیگر بروند. روزی که دیگران به قدرت رسیدند نصر و فتح مال آن‌ها می‌شود و این‌ها که با نصر و فتح آمده‌اند به سوی آن‌ها می‌روند.

انظار: شاخصه‌ها را اگر تکمیل بفرمایید ممنون می‌شویم. اولین شاخصه تکریم است. یعنی حضرت از شیوه تکریم استفاده می‌کنند در مقابل استخفاف. شیوه‌ی دوم حضرت چیست؟

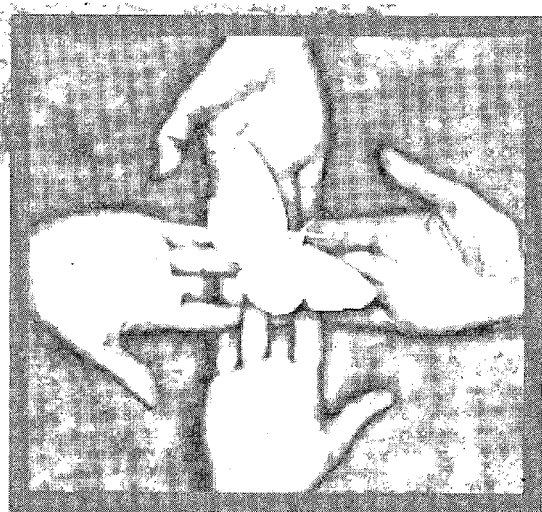
۱. بقره، ۲۷.

۲. نصر، ۱.

۳. همان، ۳.

استاد: شما امام را نگاه کنید. هرکاری که امام کرد جلوه او بود. در عراق به او فشار آوردند، رفت پاریس. اما از اصول خودش هیچ عدول نکرد. مردم تلاش و مقاومت کردند امام آمد. باید مردم تلاش کنند و قدرت اجرایی حکومت‌ها را بزنند تا او بیاید. اگر امام می‌خواست فرود بیاید یک فرودگاه می‌خواست. مردم باید امنیت این فرودگاه را تأمین کنند تا امام بیاید. مردم عالم باید قدرت اجرایی این حکام را بشکنند. بدون این، ظهور ممکن نیست. اگر کسانی منتظر هستند آقا بیاید و این‌ها را بشکنند و بعد به او ایمان بیاورند، این ایمان بنی اسرائیلی است: «فأذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون»<sup>۱</sup> «فان یخرجوا منها فانا داخلون»<sup>۲</sup>. باید مردم قدرت اجرایی این حکام را بشکنند.

الان هم طرفداران ظهور دارند قدرت این بزرگان عالم را می‌شکنند. چه طور می‌شکنند؟ دارند آن‌ها را خلع سلاح می‌کنند و این‌ها را مسلح می‌کنند. نه این که مسلح می‌کنند به سلاح اتمی، بلکه به چیزی که اساس قدرت انسان در آن است و آن انگیزه و حجت و برهان است. انسانی که قدرت اتمی دارد اما حجت انسانی ندارد، خلع سلاح است. سلاح اولی انسان کلام حق است که داشته باشد. حرفی برای گفتن داشته باشد. الان در فلسطین این‌ها مقاومت می‌کنند و آن‌ها شرارت. اگر مقاومت این‌ها نباشد شرارت آن‌ها نیست. اگر مقاومت عاشورا نبود شرارت بنی‌امیه هم نبود. حضرت زن و بچه‌اش را آورد تا اسیرشان کنند، تا شرارت کنند. بچه شیرخوارش را می‌برد. این طوری نیست که امام نداند چه کار می‌کند. امام می‌داند که چه می‌شود. پس مقاومت او موجب شرارت آن‌ها شد و شرارت آن‌ها موجب شد که تمام شعارهای حق آن‌ها از دستشان گرفته شود، تمام سلاح‌هایی که دارند به عنوان شعارهای حق، همه این



شعارها را از دست بدهند. وقتی این‌ها را از دست آن‌ها گرفت و آن‌ها را خلع سلاح کرد، شیعیان و یاران خودش را با این کار مسلح کرده است. عاشورا روز خلع سلاح مخالفان اهل بیت و مسلح کردن اهل بیت به سلاح انگیزه، به سلاح حرف حق و حرفی برای گفتن است. عاشورا شد حرفی برای گفتن. الان در فلسطین، خلع سلاح کردن صهیونیست‌ها و مسلح کردن این‌ها دارد تحقق می‌پذیرد. این شیوه تکریم

۱. مائده، ۲۴.

۲. همان، ۲۲.

است. یعنی آن‌ها از راه ناچاری همه‌اش استخفاف می‌کنند. این‌ها در ژنو می‌نشینند و می‌گویند که استعمال سلاح‌های شیمیایی، نگه‌داشتن و تولیدش ممنوع است؛ اما در حلبچه مضطر می‌شوند که اجازه دهند. این یعنی خلع سلاح شدن؛ یعنی تمام حرف‌های انسانی که این‌ها زده‌اند همه‌اش را این‌ها در جنگ از دست دادند. در آینده هم همین منوال باید ادامه پیدا کند.

عالم دو دسته می‌شود: انسان‌های عقلانی و انسان‌های جهلانی: «وامتازوا الیوم ایها المجرمون»<sup>۱</sup> دو جریان می‌شود. باید این دو از همدیگر جدا بشوند. بعد این جریانی که دنبال فطرت انسانی است کریمانه حرکت کند، با انگیزه خودش حرکت کند، از روی رعب و وحشت نباشد، از روی انگیزه الهی جلو بیاید، بعد این جریان بر آن جریان پیروز شود. این که می‌گوییم در آخرالزمان دنیا پر از ظلم و جور می‌شود قبل از این که پر از عدل و داد شود، معنایش این است که آن‌ها آن قدر ظلم و جور می‌کنند که دیگر حرفی برای گفتن نداشته باشند. بعد آن‌هایی که صالح هستند از حسن ظن نسبت به این‌ها خلاص می‌شوند. این حسن ظن یعنی رکون و تمایل به ظالمان به مجرد این که خوش‌بین شود به آن‌ها: «ولا تتركوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار»<sup>۲</sup> به اندازه‌ی ارتباطات است.

۵۱

**انتظار:** حضرت استاد، در روایات و آیات، عدالت را برای ما ترسیم کرده‌اند. از باب نمونه، حضرت در حکمت (۳۱) نهج البلاغه می‌فرماید: «العدل منها علی اربع شعب: علی غائض الفهم و غور العلم و زهرة الحکم و رساخة الحکم.» عدل بر این چهار پایه است. ما چگونه می‌توانیم از این نقطه‌ای که الان هستیم برای رسیدن به آن حکومت عدل کار کنیم. وظیفه ما در این دوران چیست؟

استاد: تمام این چهار تا در نحوه مدیریت امام شکل می‌گیرد. امام تجلی و تجسد همین چهار تا است. الان رهبری فعلی شما عیناً همین چهار تا را دارد عمل می‌کند.

**انتظار:** الان وظیفه ما چیست؟

استاد: شما الان نگاه کنید رهبری وقتی صحبت می‌کند می‌گوید شما اگر زدید، ما تمام منافع شما را در تمام عالم می‌زنیم. ایشان می‌دانید با این سخنش چه کار کرد؟ انرژی متراکم دنیای اسلام را آزاد کرد. یعنی عرب‌ها جسور شدند. «فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف و

اضيقها في التناصف»<sup>۱</sup>. ببینید شما وقتی می‌خواهید امتحان رانندگی بدهید دو تا امتحان هست: یک امتحان آیین نامه، دوم امتحان شهری. امتحان آیین نامه شما امتحان تئوری شما است. اوسع الاشیاء فی التواصف، آیین نامه است. امتحان شهری شما اضيقها فی التناصف است. آیین نامه را باید در عمل اجرا کنید. آن علم است و این عمل است. امتحان علم از شما می‌گیرند. شما در فقه که بخواهید کار کنید، تدریس و بحث که می‌کنید امتحان آیین نامه است. بعد که می‌روید یک جا امام جمعه می‌شوید، می‌خواهید تطبیق کنید، می‌خواهید برنامه ریزی کنید، دوره امتحان شهری شما دارد انجام می‌شود. یک امت هم باید امتحان آیین نامه بدهد و هم امتحان شهری بدهد. این هزار سال که داشتند فقها درس می‌دادند و درس می‌خواندند، همه امتحان آیین نامه بود. از وقتی که حکومت تشکیل دادند امتحان شهری شروع شد. نمی‌دانید کسانی که در امتحان آیین نامه قبول می‌شوند چه قدر از آن‌ها در امتحان شهری رد می‌شوند.

**أَشْرَارٌ: به ذهن من می‌آید که شما می‌خواستید بگویید که حضرت دارند روی اراده‌های مردم کار می‌کنند و حرکتشان این است که خود مردم بخواهند و وقتی که خود مردم خواستند، حرکت جلو می‌افتد.**

استاد: دقیقاً همین است. یعنی اگر این طور باشد که مردم نخواهند و بشود، خلاف سخن قرآن است که می‌گوید: «انلزمكموها و انتم لها كارهون»<sup>۲</sup> و «انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر»<sup>۳</sup> و «لست علیکم بوکیل»<sup>۴</sup>. عین همین‌ها برای امام زمان (عج) هم صادق است. بعضی‌ها خیال می‌کنند حضرت استثنا است و به یک شیوه دیگر می‌آید. اصلاً این طور نیست.

**أَشْرَارٌ: آن وقت این شیوه ادامه دارد. یعنی ادامه حرکت حکومتی حضرت روی اراده‌هاست که حرکت می‌کند.**

استاد: اصلاً انسان این است. با انسان اصلاً نمی‌شود با زور کار کرد. فطرت انسان که زیر بار زور نمی‌رود. آن که زیر بار زور می‌رود طبیعت انسان است و طبیعت انسان وقتی یک چیزی را بپذیرد بدین معنا نیست که انسان پذیرفته است، نوکرش پذیرفته است. طبیعت انسان اسب انسان است. فطرت انسان سوار انسان است. سوار باید ایمان بیاورد. این‌ها که می‌گویند لا اله الا الله، اسبشان شیبه می‌کشد. شیبه اسب که فایده ندارد. خودش باید بگوید، آدمش باید

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲. هود، ۲۸.

۳. غاشیه، ۲۱ و ۲۲.

۴. سوره انعام، آیه ۶۶.



بگوید لا اله الا الله. این قولوا لا اله الا الله تفلحوا وقتی تحقق می پذیرد که زندگی و هستی ات بگوید لا اله الا الله، حرکت و سکونت باید بگوید، مواضع اجتماعی ات باید بگوید لا اله الا الله. بسیاری از مواضع شما می گوید لا اله الا انا. زبانش می گوید لا اله الا الله، مواضع سیاسی اش می گوید لا اله الا دلار. به راحتی هم روزی سیصد هزار بار لا اله الا الله می گوید. باید موضعش بگوید لا اله الا الله.

**انتظار:** این برداشت من از حرف شما درست است که بگوییم یکی از شاخصه های حکومت مهدوی این است که آن حضرت، بر اراده های مردم جهان حکومت می کنند؛ اراده هایی که بر اساس فطرت و برخاسته از فطرت است. به عبارت دیگر، آن عقلی که مردم پیدا کردند و فطرتی که بارور شده، حضرت را می خواهند. حضرت که می آیند حرکتی که می خواهند انجام دهند بر اساس.....

استاد: مسأله از این ساده تر است. مسأله این است: عقل چیست؟ اگر عقل را بشناسیم همه مسأله حل می شود. عقل نور الهی است. این درست است. خود حضرت هم نور الهی است. نور و نور با همدیگر سنخیت دارند، جاذب و محب همدیگر می شوند. جهل افراد، ظلمتشان است. حضرت در این جریاناتی که هست انسان هایی را تربیت می کند که کمک کنند به انسان ها برای صبر ورزیدن. علی (ع) می فرمود: «ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمریه و من طعمه بقرصیه الا و انکم لا تقدرون علی ذلک و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد»<sup>۱</sup> حضرت کسانی را تربیت می کند که از نظر ورع و اجتهاد و عفت و سداد الگو شوند. این الگوها انسان ها را آزاد می کنند. در روستا الگو شود آن روستا آزاد می شود. در کشور الگو شود آن کشور آزاد می شود. سیر کار حضرت، تربیت و استقامت و جهاد و مبارزه است. حضرت عناصری را تربیت می کند که این عناصر می آیند حرکت می کنند. دیگران هم صدای آشنا می شنوند: «ربنا اننا سمعنا منادياً ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنوا»<sup>۲</sup>. این ها می شوند اولی الالباب و خردمندان. آن وقت جهانی شدن خردمندان آن هم در مقابل جهانی شدن جاهلان تحقق می پذیرد. قرآن می گوید: «ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب...»<sup>۳</sup> این ها که قلب ندارند قدرت جهانی می شوند؛ برای این که از وسط این توده، تمام عناصر ناخالص را خارج کنند. اگر آن ها به قدرت نرسند این ها خارج نمی شوند. یعنی باید باطل به قدرت برسد تا

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. آل عمران، ۱۹۳.

۳. ق، ۳۷.

آن چه در دلش هست ظاهر کند، تا تمام انسان‌های سبک و جهل‌گرا از وسط عقل‌گراها خارج شوند و به آن‌ها ملحق شوند. این عقل‌گراها فشرده و خالص شوند؛ چنان که در صدر اول، نصر و فتح آمد، انسان‌های پوک هم همراه نصر و فتح آمدند. این انسان‌های پوک چون فوج فوج آمدند علی (ع) را غریب گیر آوردند. چرا قبر فاطمه زهرا سلام الله علیها مخفی است؟ به خاطر این که مردم حرفش را نگرفتند. گفت: ای شجاعان انصار و مهاجر، عدلی که شما به دنبالش هستید قرار گرفتن هر چیز سر جای خودش است. فطرت جایگاهش حاکمیت است. این عدل است. طبیعت جایگاهش محکومیت است.

اساس کار جهل با بخل است. انسان با سخاوت نباید به خواسته نفسش عمل کند. عدل نسبت به نفس، بخل ورزیدن نسبت به نفس است. می‌خواهد به او ندهد. وقتی انسان دارد، مانند شخص آب نمک خورده، مطالبه‌اش بیش‌تر و شدیدتر می‌شود. وقتی حضرت می‌آید نسبت به خواسته‌های نفس بخل دارد و بحث عدلش، حاکم کردن عقل بر مسائل است.

**آنظار: عدل را به صورت کلی تعریف کردید که قرار دادن هر چیز در جای خودش است و سخت‌گیری بر نفس. حالا اگر قرار باشد این در جامعه مطرح شود و شما بخواهید تعریف جامعی از عدالت اجتماعی داشته باشید، چه طور تعریف می‌کنید؟**

استاد: «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»<sup>۱</sup> جامعه‌ای که اتقایش اکرم باشد؛ یعنی زمام امور را به اتقی بدهید. و بخل نسبت به نفس همان تقوی است. چه کسی اتقی است؟ هر کسی که بخلش نسبت به نفسش بیش‌تر و شدیدتر است. کم تقواتر چه کسی است؟ هر کسی که سخایش نسبت به نفسش بیش‌تر است.

**آنظار: می‌توانیم بگوییم علاوه بر این که پاک‌ها روی کار می‌آیند، هنجارها حاکم می‌شود و ناهنجاری‌ها از بین می‌رود.**

استاد: ببینید وقتی کلمه هنجار و ناهنجار را آوردید با آن هست. خوبی و بدی هم که گفتید باز هم با آن هست. چرا؟ چون بعد دعویاتان بر سر این است که چه خوب است و چه بد است. چون آن چیزی که شما خوب می‌دانید او بد می‌داند و چیزی که شما بد می‌دانید او خوب می‌داند. اسپینوزا در مورد یهودی‌ها می‌گوید: فضائلشان ریشه در ردائلشان دارد. دیگر از این

قشنگ‌تر نمی‌شود حرف زد. می‌گوید شما اگر این‌ها را خوب بشناسید این‌که به ظاهرش فضیلت است، یک رذیلت است. مثلاً می‌گوید یهودی‌ها خیلی با هم متحد هستند و با هم کار می‌کنند. اگر یک تاجر یهودی در سرتاسر دنیا کم بیاورد بقیه یهودی‌ها به کمکش می‌شتابند. این کمک کردن مسأله‌اش این است که این‌ها، دیگران را انسان به شمار نمی‌آورند تا جایی که احساس می‌کنند پای یک انسان در مقابل حیوانات به میان آمده است. چون دیگران را آدم نمی‌دانند، برای این‌که دیگران را دشمن خودشان می‌دانند، این عنایتی که دارند به‌خاطر این است. قرآن همین مطلب اسپینوزا را خیلی جالب در باره یهود گفته است: ﴿ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و ان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم﴾<sup>۱</sup>. می‌گوید: این را از دیارش بیرون می‌کنید. بعد اسیر شد. برای آزادی‌اش فدیة خواستند. همه شما پول می‌دهید که این آزاد شود. خودتان بیرونش می‌کنید؛ اما اگر پای دیگران به میان آمد فدیة می‌دهید. پس فدیة را برای انسانیت او نمی‌دهید. به خاطر این‌که نسبت به دیگران کینه دارید می‌خواهید این یهودی تحت سلطه دیگری واقع نشود. فدیة می‌دهید و آزادش می‌کنید. اما از اول حقش را رعایت نکردید. یعنی بین خودتان عداوت است؛ اما از دشمنی که با دیگران دارید کاری می‌کنید که به نظر دیگران می‌آید که شما با همدیگر دوست هستید. چرا در قرآن می‌گوید: ﴿بأسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتى﴾<sup>۲</sup>؟ بنی اسرائیل به شدت با هم دشمن هستند؛ اما تا پای دیگران در میان آید، یک حالت اتحاد پیدا می‌شود.

وقتی که حضرت آمد این‌طور نیست. حضرت فضائل فراوانی دارد. حتی خشونت‌ها ریشه در فضائل او دارد. چیزهایی که ممکن است بعضی‌ها تعبیر به رذالت بکنند، ریشه در فضائل دارد. درست عکس آن‌ها. یک مرد سیاهی دزدی کرده بود. دستش را قطع کردند. این انگشتان را در دست گرفت و به بازار آمد و جار می‌زد: ایها الناس، دست مرا عادل‌ترین فرد روی زمین، صالح‌ترین فرد، با تقواترین فرد، قطع کرده است. کسی خدمت علی(ع) آمد و ماجرا را نقل کرد. حضرت هم انگشتان او را به صورت اول درآورد. یعنی از امامتش استفاده کرد. همان‌طور که می‌شود انسان‌هایی باشند که فضائلشان ریشه در رذائلشان دارد، در مقابل کسانی هم هستند که رذائلشان ریشه در فضائلشان دارد. طیب آدم چاقوکشی بود. چاقوکشی یک رذالت است. این ریشه در فضائلش داشت. زمانی که نامردی می‌خواست به کسی ظلمی بکند، این

۱. بقره، ۸۵.

۲. حشر، ۱۴.

نمی‌توانست تحمل بکند. چاقوکشی طیب سراغش می‌رفت. این رذیلت (چاقوکشی) است، اما ریشه در مردانگی‌اش داشت. امام راحل همین را در بحث‌هایش گفت. گفت که این جنگ ما، جنگ با آمریکا و شوروی نیست. جنگ مردمی‌ها با نامردمی‌ها است. یعنی در آینده، هر مرد و جوانمردی از هر ملت و قومی که باشد، به ما می‌پیوندد. و هر نامردی، گرچه نزدیک‌تر از همه باشد به ما، در مقابل ما می‌ایستد. یعنی نامردها به تدریج از ما دور می‌شوند و مردها و جوانمردها به ما می‌پیوندند. بالاترین نوع عدل، مردانگی است.

**اظهار:** به عنوان نتیجه گیری از حرف آخر، ویژگی که در بحث عدالت حضرت مهدی (عج) است این است که این خوبی‌ها ریشه در حقایق باطنی و فطری انسان خواهد داشت؛ یعنی فضیلت‌های واقعی.

استاد: مسأله همین است. در قیامت چه می‌گویند؟ می‌گویند: ﴿... ما لنا لا نری رجالاتنا کنا نعدهم من الاشرار﴾. چه‌طور این‌ها در دنیا اشرار بودند؟! پس چرا اهل جهنم نیستند؟ این‌ها - شرارت‌هایشان ریشه در فضائلشان داشت و مردم نمی‌دانستند. مردم به ظاهر خیال می‌کردند این‌ها اشرار هستند. سید حمیری و دعبل خزاعی را می‌گویند اهل مشروب بودند؛ خوب این‌ها همان رجالی هستند که مردم آن‌ها را در زمره اشرار می‌شمردند. این‌ها غفلت‌ها و اشتباهاتی دارند، اما علتش این است که امامان ما دستشان بسته است. دشمنان نمی‌گذارند دوستانشان را تربیت کنند. دوستانشان اشتباه می‌کنند. اگر حضرت یک مکتب تربیتی داشت، نیرو داشت، مربی داشت، حمیری را طوری تربیت می‌کرد که لب به مشروب نزنند. اما چون قدرت ندارد، سید اسماعیل حمیری مثل بچه بی‌باک است، با این و آن رفیق می‌شود. رفقا می‌خورند، این هم لب‌تر می‌کند. حضرت می‌گوید که این را هم آن‌ها کردند. آن‌ها هستند که نمی‌گذارند من بچه‌هایم را خوب تربیت کنم. یعنی تمام سقوط اخلاقی شیعیان به خاطر فقرشان است، به خاطر این که نمی‌گذارند دست حضرت باز باشد تا این‌ها را تربیت بکند. حضرت می‌آید دست‌ها را باز می‌کند و مثل سید اسماعیل حمیری و دعبل را آزاد می‌کند.

شما الان می‌خواهید ببینید که ما برای ظهور چه کار کنیم. این قصیده ۱۲۰ بیتی دعبل خزاعی، از صد هزار لشکر برای دشمن خطرناک‌تر است. شما همین کار را باید با جنود آمریکا و اسرائیل بکنید. جایش خالی است. شما دعبل ندارید. ببینید دعبل چه کار کرده است. مقداری از آن را می‌شود در کار آقای حمید سبزواری، در آوای جلو دار مشاهده کرد. آوای جلو دار دقیقا

برای زمان ظهور است. خیلی سازنده است. شما بگویید کسانی که این آوای جلودار را حفظ کنند جایزه می‌دهیم. امامان ما حرف می‌زدند. کمیت از داخل آن در می‌آمد. این کمیت خیلی عجیب و غریب است. اگر شما از من سؤال کنید که ما در دوره غیبت برای مسأله حضرت چه کار بکنیم، من به عنوان کار فرهنگی پیشنهاد می‌دهم که شعر، نوحه و مرثی به زبان روز، به شیوه روز، به جریان روز خیلی مؤثر است. منتهی قبلاً باید در بحث‌های فرهنگی حرف‌ها حلاجی بشود. مسائل شفاف بشود. بعد برای توزیع و ترویج و انتقال آن از شعر استفاده شود.

شما الان در مرحله تولید فرهنگ هستید نه در توزیع. در مرحله تولید خیلی باید کار بکنید. حرف شفاف پیدا کنید. اگر حرف برای زدن داشته باشید با انگیزه، خیلی کار می‌توانید بکنید. هیتلر شش سال مردم آلمان را در مقابل مردم دنیا نگه داشت؛ نه به خاطر سلاح، به خاطر یک سخنرانی. سخنران که با انگیزه و جدی باشد، به حرفی که می‌زند باور دارد و این خیلی مؤثر است. شما فکر می‌کنید امام غیر از سخنرانی چه چیز داشت؟ پاکی داشت که این سخن از جای پاک بیرون می‌آمد. حرف برای گفتن داشت. امام حرفش حرف روشن بود. گروهک‌ها حرف‌هایشان شعار بود. پایش هم نایستادند. کسانی باید بیایند که حرف بزنند و سخن بگویند. رهبری بزرگ‌ترین اسلحه‌اش سخن گفتن است. یک جلسه به عنوان استقبال تشکیل می‌دهند. بعد ایشان می‌آید و کاملاً آرام صحبت می‌کند همان‌طور که وقتی شما می‌خواهید کمر بند را بکشید آرام می‌کشید که شک نشود. اما دیگران یک دفعه شعار می‌دهند و طرف نفسش می‌گیرد.

**انتظار: فرمودید ما الان در مرحله تولید فرهنگ هستیم. در تولید فرهنگ**

**چه زمینه‌هایی را پیشنهاد می‌کنید؟**

استاد: مظاهر جهنم دنیای امروز را بیان کنید. دو چیز شما کم دارید که شما را عاجز می‌کند: همه‌اش از جهنم آخرت و از بهشت آخرت حرف می‌زنید. همین شما را عاجز می‌کند. شما باید بگویید اسلام آمده دنیا را بهشت کند تا آخرت هم بهشت شود. همین الان ما شما را دعوت می‌کنیم. شما باید بگویید ما داریم اخطار می‌کنیم که بشر همین الان گرفتار جهنم است. اروپا الان از نظر اخلاق در جهنم است. مثلاً بی‌حجابی و ارتباط زن و مرد و در نتیجه، تولد فرزندان نامشروع، باید بگویید که این‌ها جهنم است. این را در شعرهایتان بگویید. کشفش کنید که این‌ها واقعاً از یک نظر داخل در جهنم هستند. فکر می‌کنید که اروپایی‌ها برای یک تکه روسری دارند این همه استقامت می‌کنند؟! نه، برای پاکی. این پرچمش است. این روسری علامت نزاهت است. یعنی من که با حجاب هستم اهل رقصیدن نیستم، اهل بوسه دادن

نیستیم. یعنی ما حریم داریم. اصلاً در اسلام نگاه کردن را به دیگری اجازه نمی‌دهند. عیناً انجیل هم همین‌طور است. نگاه برای لذت را به هیچ فردی اجازه نمی‌دهد.

### آنظار: همین انجیل محرف؟

استاد: بله، همین انجیل می‌گوید: فکر نکنید من آمدم کتاب‌های پیشین را نسخ بکنم. آمدم تا تکمیل کنم. در کتاب گفته‌اند اگر با کسی زنا کنی مستوجب سیاست خواهی شد، من می‌گویم اگر با نظر بد به زنی نگاه کنی در دل با او زنا کرده‌ای. در عالم ملکوت هم همین احکام جاری می‌شود. یعنی این اعدامی که در عالم ملک می‌کنند در عالم ملکوت دل می‌میرد. دل می‌میرد یعنی به خاطر این کار، دل را اعدام کردند. بعد باید حدّ بر آن جاری کنند تا دل دوباره زنده شود. به هر جهت، باید این جهنم را بیان کنید. بگویید در غرب، اصلاً اعتماد وجود ندارد. چرا؟ چون چه‌طور می‌توانند دو انسان با هم مرتبط باشند در حالی که با خدا رابطه ندارند؟ دو تا تلفن اینجا باشد با دو شماره. اگر بخواهیم این دو شماره با هم تماس بگیرند باید هر دو به مرکز وصل باشند. اگر یکی از آن‌ها به مرکز وصل نباشد شما نمی‌توانید به آن زنگ بزنید. شرط لازم و کافی برای این که دو تلفن بتوانند با هم تماس بگیرند این است که هر دو به مرکز وصل باشند، هر دو رابطه‌شان با مرکز قطع نشده باشد. هر کدام قطع شود شما نمی‌توانید شماره‌اش را بگیرید. خدا جای کارش در دل انسان‌ها کمتر از تلفن نیست. آیا می‌توانند این دو انسان به هم اعتماد پیدا کنند بدون واسطه خدا؟ دیگر عاشق‌تر از زلیخا نسبت به یوسف نیست. عاشق و معشوق هیچ رابطه‌ای با همدیگر ندارند. چرا؟ «واستبقا الباب و قدت قمیصه من دبر و الفیا سیدها لدا الباب قالت»<sup>۱</sup> - عاشق به معشوق می‌گوید: «ما جزاء من اراد باهلك سوء الا ان يسجن او عذاب الیم»<sup>۲</sup>. چه‌طور می‌شود؟ رابطه نیست. وقتی رابطه نیست ارتباط نیست.

آنظار: این نکته‌ای که حضرت عالی فرمودید جالب است و مشخص می‌کند که این‌هایی که می‌گویند عشق حقیقی، عشق مجازی، همه دروغ می‌گویند. یعنی اگر بالاترین عاشق این است این هم معلوم می‌شود عشق او از کجا صورت گرفته است. دیگر باقی افراد تکلیفشان معلوم است.

۱. یوسف، ۲۵.

۲. همان.

استاد: علتش این است که او را برای خودش می‌خواست نه خودش را برای او. شما کتابی مثل کلیات سعدی دارید. خیلی از سعدی می‌توانید برای ظهور استفاده کنید. از سعدی خیلی برای تربیت می‌توانید استفاده کنید. ما خیلی مقصر هستیم. در عشق معین کردن یک بحثی دارد.

شبی یاد دارم که چشمم نخفت  
که من عاشقم گر بسوزم رواست  
بگفت ای هوادار مسکین من  
چو شیرینی از من بدر می‌رود  
همی گفت و هر لحظه سیلاب درد  
که ای مدعی، عشق کار تو نیست  
شنیدم که پروانه باشم گفت  
تورا گریه و سوز باری چراست؟  
برفت انگبین یار شیرین من  
چو فرهادم آتش به سر می‌رود  
فرومی‌دویدش به رخسار زرد  
که نه صبر داری نه یارای ایست

عاشق امام زمان (عج) این چنین است.  
تو بگریزی از پیش یک شعله خام

من استاده ام تا بسوزی تمام

نمی‌گذاری این شعله تو را بپزد. خام خام از جلو آن در می‌روی.

تورا آتش عشق اگر بسوخت  
همه شب در این گفتگو بود شمع  
نرفته ز شب هم‌چنان بهره‌ای  
همی گفت و می‌رفت دودش به سر  
اگر عاشقی خواهی آموختن  
مرا بین که از پای تا سر بسوخت  
به دیدار او وقت اصحاب جمع  
که ناگه بکشتش پری چهره‌ای  
که این است پایان عشق ای پسر  
به کشتن فرج یابی از سوختن

عاشقی یک سوختن است و جز کشته شدن انتهایبی ندارد.

مکن گریه بر گور مقتول دوست	برو خرمی کن که مقبول اوست
----------------------------	---------------------------

چنان که درباره اصحاب امام زمان (عج) داریم که تیر و خنجر در آنها کار نمی‌کند.

اگر عاشقی سر مشوی از مرض	چو سعدی فرو شوی دست از غرض
فدایی ندارد زمقصد چنگ	و گر بر سرش تیر بارند و سنگ
به دریا مرو گفتمت زینهار	و گرمی روی تن به طوفان سپار

یا نرو یا فکر طوفانش را هم بکن.